

گورباچوف و جامعه مدني

سعید آزادنيا

(سعید ضرابيان)

درآمد:

تغییراتی که مشخصاً از سال 1985 با روی کار آمدن رهبري جدید در شوروي صورت گرفته است نه فقط نشانه به بن‌بست رسیدن تزه‌های اردوگاه‌های سوسیالیسم و بلشویزم در شوروي است، بلکه شروع دگرگونی قدرت در سطح بین‌المللي می‌باشد. مهمترین دستاورد این تغییرات، لزوم تعریف جدید از مقوله مصالح ملي (national interest) برای کشورهای غربی و اردوگاه شرق خواهد بود. بحران سیاسی شوروي، دولت امریکا و متحدین غربی را دچار تعدد شخصیت نموده و مقولات ملي - سیاسی و نیز دفاع در برابر کمونیزم از این پس باید به نوع دیگری تعریف و مطرح گردد.

امروزه تحولاتی که در اردوگاه سوسیالیسم آغاز گشته است موازنه قدرت را در سطح جهانی دگرگون کرده است. جنگ سرد که چند دهه جامعه بشری را در يك التهاب دائم برای شروع جنگ جهانی سوم نگه داشته بود مفهوم خود را از دست داده و بجای آن مفهوم (اروپاي متحد) بیشتر و بیشتر به گوش می‌رسد. پیمانهای نظامی ناتو و ورشو مشروعیت خود را از دست داده‌اند.

اما آنچه که هنوز ناروشن می‌باشد نتیجه نهایی تغییرات آغاز شده در کشورهای اروپاي شرقی و شوروي است. راه حل برخورد به بحرانهای ساختاری "سوسیالیزم واقعاً موجود" خود موجد بحرانهای جدیدتری شده است. گلاسنوست به ناگهان نارضایتی‌های چندین ساله را بیدار کرده است و در نتیجه جامعه پر تضاد شوروي اکنون با منافع متناقض و گوناگون ملیتی - قومی روبرو شده و یگانگی و وحدتی که سالها تحت سایه سر نیزه حزب کمونیست حفظ شده بود به خطر جدی افتاده است. جمهوریهای آذربایجان، لیتوانی، استونی و مولداوی تا بدانجا پیش رفته‌اند که تقاضای جدایی رسمی از اتحاد شوروي را بطور جدی مطرح کرده‌اند. زمزمه‌هایی در همین زمینه در بزرگترین جمهوری آن سرزمین پهناور - اوکراین نیز شنیده می‌شود.

مطبوعات اکنون از آزادیهای نسبی در شوروي برخوردارند. برای اولین بار نمایندگان مردم آزادانه انتخاب می‌شوند (اگر چه به طور محدود). برای اولین بار مباحث برخورد به مشکلات جامعه در سطح باز طرح می‌شود. اما آیا از طول صفها کم شده است؟ آیا باروري تولید نسبت به گذشته بهبود حاصل کرده است؟ شواهد نشان می‌دهد پاسخ به آن تا به امروز منفي است. سوسیالیزم با چهره انسانی هنوز در طرح تئوریک خود باقی است.

در اروپاي شرقی نیز سرنوشت تحولات رخ داده چندان روشن تر از شوروي نیست. روی کار آمدن رژیم تازه در لهستان، فروپاشی عملی دیوار برلین، کنار گذاشته شدن رسمی موقعیت ممتاز و نقش رهبري حزب کمونیست در مجارستان و چکسلواکی، انقلاب خونین رومانی کلاً شروع تحولی است که مسیر آن مشخص نمی‌باشد. بنابراین مطالعه و فهم تحولات کنونی و آتی شوروي از مسائل کلیدی در فرایند راهیابی مشکلات جامعه مدرن بوده و بحث درباره این تحولات، ضرورتی مطلق برای نیروهای طرفدار سوسیالیسم است. تغییرات جدید که نتیجه شکست اساسی سیستم سیاسی - اقتصادی شوروي پس از انقلاب اکتبر می‌باشد ایمان آن کسانی را که شوروي را "حقیقت سوسیالیسم" می‌دانستند سست کرده و آنان را به تفکر درباره سوسیالیسم واقعاً موجود واداشته است. در سوی دیگر این طیف، پیروان حلقه به گوش سیاست شوروي (حزب توده و دیگران) این تغییرات را نه نشانه به بن‌بست رسیدن سیستم شوروي که نشان درایت و توانمندی برادر بزرگ از سوسیالیسم می‌دانند. برای این گروه طبعاً درک نقادانه از چنین

تغییراتی میسر نخواهد بود. گروه سوم با پایبندی به اصول مارکسیسم - لنینیسم این فرمها را خیانت به مفاهیم مقدس تاریخی - انقلابی جنبش پرولتاریائی ارزیابی نموده و دریچه هر نوع فضای تازه را به روی خود بسته‌اند.

امروزه، اما، روشن اندیشان فرصتی تاریخی یافته‌اند که فرایند نظم نوین اجتماعی را مورد بررسی قرار داده و کاستیهای فکری خود و سامانه‌های اجتماعی را با یادگیری از تجربیات تاریخی برطرف نمایند. این زاویه نگرشی است که ما را به بحث درباره جامعه جدید شوروی واداشته است.

* * *

حزب کمونیست شوروی که اکنون شاهد دومین حرکت رفرمیستی در متن تاریخ 70 ساله پس از انقلاب اکتبر می‌باشد، از همان ابتدا با تکیه بر ایده ترقی کوشش در مقابله با عقب‌ماندگی تاریخی جامعه شوروی نموده است. وسعت بزرگی و تنوع منابع انسانی و جغرافیایی در روسیه شوروی همراه با عقب‌ماندگی نیروها و مناسبات تولیدی، ارثیه‌ای بود که سیستم تزاری برای بلشویزم بجای گذاشت. بلشویزم پاسخی بود که روشنفکران آن زمان شوروی برای تحقق ایده ترقی (Progress) در جامعه روسیه تجویز کردند. اما رشد سرمایه داری در غرب و پیشرفت تکنولوژی روشنفکران روس را بر آن داشت تا تنها راه نجات جامعه را در صنعتی شدن بهر قیمت ارزیابی کنند. این فکر در مغز اکثر رهبران انقلاب شوروی از لنین گرفته تا بوخارین و از استالین تا ترسکی وجود داشت. بر مبنای چنین درکی بود که بلشویکها پس از کسب قدرت سیاسی، تلاش همه جانبه‌ای برای تحقق "الکتریفیکاسیون" که از نظر آنان زیربنای صنعتی شدن و پیشرفت اقتصادی بود، آغاز نمودند. استالین با تحقق برنامه‌های صنعتی دست به کلکتیویزاسیون (Collectivization) اجباری زده و تولید میلیونها دهقان و کشاورز را به نابودی کشاند. ماحصل چنین حرکتی ضرباتی بود که جامعه فعلی شوروی هنوز از تأثیرات آن رنج می‌برد. برای استالین عدم تحقق برنامه‌های حزبی نه ناشی از ناتوانی نیروها و منابع انسانی شوروی که بیشتر معلول توطئه امپریالیستها و مقاومت بورژوازی جهانی و عوامل درونی آن (حتی اعضای حزب کمونیست شوروی) بود.

پایه‌های چنین نگرشی به جامعه انسانی از غرب گرفته شده بود. پیشرفت صنعت و تکنیک در غرب و در این مسیر فراموشی انسان به مثابه موضوع اصلی هستی اجتماعی، جلوه‌های دهشتزای تمدن غربی را در شکل فاشیسم و نازیسم نشان داده است. و در این سوی دنیا تمدن سرمایه داری جدید، ترومن را به استفاده از بمب اتم در هیروشیما و ناکازاکی و کشتار هزاران انسان - برای حفظ همان تمدن - واداشت.

سیستم غرب و آنچه در شوروی به نام سوسیالیسم عمل می‌کند، در برخورد و مقابله با موضوع اصلی هستی، یعنی انسان، وجوه مشترک فراوان دارند. بنابراین نقد جامعه شوروی به مثابه یک سیستم شکست خورده نمی‌تواند به مفهوم تمجید از مدل غرب تلقی گردد.

در شوروی نیز آنچه امروز تحت عنوان رفرمهای گورباچف عنوان شده است، تلاش در انطباق سوسیالیزم به مدلی سرمایه دارانه می‌باشد. سعی اصلی رفرمهای گورباچف ایجاد زمینه‌های نو و تسهیل تحقق شیوه و تولید اجتماعی در بازاری است که بیشتر به مدل غرب نزدیک است. جامعه امروز شوروی به مثابه یک جامعه صنعتی با مدل سرمایه داری غرب دارای وجوه مشترک تولیدی چندی است. کارگران در هر دو سیستم مزد می‌گیرند و کالا تولید می‌کنند. در هر دو سیستم تقسیم کار بر مبنای مهارت متفاوت انسانها وجود دارد. وجود پول بعنوان عامل مبادله کالاها با یکدیگر هنوز در هر دو سیستم یک وجه اساسی سازماندهی اقتصادی است. تحقق کالا، (Realization) اما در دو جامعه متفاوت است. وجود برنامه ریزی مرکزی در شوروی از یک

طرف از نقش مصرف کننده - در شکل دادن، تنوع و شکل و خصوصیات دیگر کالاها و یا بعبارت دیگر در بازار - می‌کاهد و از طرف دیگر بوروکراسی و دولت در ایجاد و شکل دادن به بازار مصرف نقش عمده‌ای را بازی می‌کند که این خود از طریق کنترل تمام اهرمهای مبادله و فروش مواد خام و تحویل اعتبارات انجام می‌گیرد. یکی از تفاوت‌های عمده این دو سیستم شکل متفاوت چگونگی تحقق محصول این دو شکل اجتماعی تولید در "بازار" است. در شوروی برنامه ریزی مرکزی بدین معنی است که حزب و دستگاه دولت برای تمام جامعه تصمیم می‌گیرند که چگونه مصرف کند، از رنگ و بو تا اندازه و تعداد تمام کالاها همه تماماً توسط دستگاه عریض و طویل برنامه ریزی تعیین می‌شود. در اینجا مشکل مصرف و نارضایتی از کالاهای مصرفی همراه با بی‌علاقگی مردم در حل این مشکلات و ناتوانی سیستم در بهبود تولید، موجب بحران اقتصادی - اجتماعی شده است. جدایی کارگران از پروسه تولید (از خود بیگانگی) از خصوصیات مشترک هر دو سیستم غرب و شوروی است با این تفاوت که در غرب کارگران از زندگی راحت‌تر (مصرفی‌تر) نسبت به کارگر شوروی برخوردار هستند. در چنین وضعیت متناقضی است که انسان سوژه اصلی هستی جامعه (شوروی) در اثر ناتوانی در شرکت مؤثر در سیستمی که ایده آل‌هایش در آن سرکوب می‌گردد، انسان بی‌تفاوتی نسبت به زندگی خود (و در نتیجه دیگران) شده و خلاقیت از او سلب می‌گردد، هر چند که در جامعه شوروی حقوق و جایگاه انسانها در قوانین رسمی به رسمیت شناخته شده باشد.

در "جوامع سوسیالیستی واقعاً موجود و از جمله شوروی اندیشه ترقی و پیشرفت اجتماعی همواره به گسترش و ازدیاد تولید و بالا بردن آهنگ رشد و توسعه برنامه‌ها و بیمه‌های اجتماعی تلقی شده است. در نقد از نظام سرمایه دارانه، سوسیالیست‌های روسی با تکیه بر بی‌عدالتی‌هایی که در آن نظام وجود دارد، تأمین حداقل معیشت مردم و همسانی سطح زندگی را بعنوان هدف اصلی جامعه نو قرار دادند. در این انتخاب انسان بعنوان ابزاری است که یا می‌تواند در خدمت اجرای برنامه‌های مطروحه از سوی دیوان سالاری عریض و طویل قرار گیرد یا اگر چون مانعی بر سر راه تحقق آن جلوه کند از بین برده شود. عدم ربط این درک از سوسیالیسم و فاصله آن با سوسیالیسمی که در آن تحقق انسان (Self Realization) ترقی و پیشرفت شناخته می‌شود به نابودی یا تضعیف خلاقیت انسانها در زیر فشار بوروکراسی منجر می‌شود. در شوروی اندیشه ترقی به مذهبی به نام ترقی تبدیل شد و لاجرم، اصول دیوان سالاری (بوروکراسی) بعنوان عاملی برای دوام سلطه استبداد و جلوگیری از تحقق انسان، جاودانه شده است. دستیابی به بالاترین آهنگ رشد، صنعتی کردن و افزایش میزان مصرف، با برنامه تأمین حداقل معاش برای همگان* توسط دولت و دیوان سالاری احاد مذهب جدید سوسیالیست‌های شوروی شد. در این نظام حزب و دولت در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر وظیفه حفظ و استمرار روابط سلطه را بعهده گرفتند. بازتولید این نوع رابطه سلطه گرانه، مادامی که فلسفه اساسی این سوسیالیسم بر مبنای پیشرفت کمی محصولات و ازدیاد تولید اجتماعی است، همواره بحران زاست. تشابه جامعه شوروی با جامعه سرمایه داری در جلوگیری از زمینه‌های رهائی واقعی انسانی و تحقق خرد در فرایند یک زندگی اجتماعی است. سرمایه داری با برقراری دیکتاتوری در مقطع تولید به همان اندازه‌ای مانع تحقق انسان (Self Realization) می‌شود که "سوسیالیسم واقعاً موجود" در عرصه سیاسی و شکل سازماندهی اجتماعی خود. بنابراین یکی از موارد برخورد به مشکلات و بحران‌های ماهوی سیستم‌های "سوسیالیسم واقعاً موجود" تغییر در دیدگاه فلسفی و بریدن از اندیشه ترقی است که در آن فقط تنها تولیدات آهن و اتومبیل و گوشت معیار پیشرفت جامعه انسانی تلقی می‌شود. تلاش رفرمیست‌های امروزی شوروی در دگرگونی سامانه‌ای موجود می‌تواند به تغییر برخی جنبه‌های جامعه شوروی منجر گردد. آنچه تا به حال تحت عنوان اصلاحات پیشنهادی در تغییر شکل مدیریت جامعه مطرح

شده است بیشتر تکیه بر الگوهای غربی دارد که ممکن است جوابی فوری برای بن‌بست فعلی جامعه شوروی باشد. اما تحقق رفرمهای جدید ممکن است مشکلات اقتصادی اجتماعی دیگری را به بار آورد. از این رو علیرغم محبوبیت فراوان گورباچف در میان روشنفکران و دیگر اقدار جامعه شوروی چنانچه طول صف‌های مردم برای خرید نان و گوشت کاسته نشود، راه حل فعلی، بحران سیاسی اجتماعی دیگری را بوجود خواهد آورد.

فصل یکم

11 مارس 1985 در تاریخ شوروی بی شک نقطه عطفی است. در این روز میخائیل سرگویچ گورباچف به مقام دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی انتخاب شد. این روز سرآغاز دوره نویی در زندگی اجتماعی این سرزمین وسیع، متنوع با مردمی محافظه کار تلقی خواهد شد. شب (گلاسنوست) (Glasnost) امروز در سراسر شوروی گسترده شده است. "اندیشه نو" (New Thinking) می‌رود تا دگرگونی ژرفی در جامعه شوروی پدید آورد و به برنامه (نوسازی) پروسترویکا (Prestroika) مشروعیت تئوریک و سیاسی بخشد. نیروهای طرفدار رفرم با اتکاء به (اندیشه نو) درکی تازه از سوسیالیزم را برای جامعه شوروی مطرح ساخته‌اند. درکی که با کاربست واژه‌ها و مقولات جدید، زبان سنتی مارکسیسم روسی را به روشنی به کنار می‌زند. "تحلیل طبقاتی" ویژگی خود را در ارزیابی از پدیده‌های بغرنج اجتماعی از دست می‌دهد. در عوض تحلیل‌ها بر مبنای نیاز زمان و زبانی که بیشتر بیانگر مسائل اجتماعی است تا بازگو کننده احکام مارکسیسم ارتدکس، جای خود را در ادبیات سیاسی رسمی شوروی باز می‌گشاید. از این روست که یاکوفف (Yakovlev) مرد شماره 2 حزب و مسئول بخش ایدئولوژیک دفتر سیاسی کمیته مرکزی در جواب به مخالفان و استالینیستهای ارتدکس حزب می‌گوید: "بهترین آموزگار بازسازی، کسیکه مدام بایستی به او گوش فرا دهیم زندگی است. و زندگی یک دیالکتیک است. ما باید مداوماً این گفته انگلس را بیاد آوریم که می‌گفت: هیچ امری همواره مقدس نخواهد ماند. این حرکت دائمی و تجدید حیات ممتد طبیعت، جامعه و تفکر ماست که نقطه عزیمت‌ها و اساسی‌ترین اصل آن را تشکیل می‌دهد." در اینجا نه از جبر تاریخی پیروزی سوسیالیزم سخنی در میان است و نه از شکست قریب الوقوع سرمایه داری جهانی و پیروزی پرولتاریا، سخن از بن‌بست تاریخی جامعه شورویست. اینجا سخن از بن‌بست درک سنتی از سوسیالیزم می‌رود.

کند و کاو درباره اصلاحات گوناگونی که امروز در سطوح مختلف جامعه شوروی در حال اجراء است، می‌تواند راهگشای بسیاری از معضلات جوامع مشابه جامعه شوروی باشد، و یا به درک ساختمان سوسیالیزم در آینده در کشورهایی که بدان راه گام می‌نهد کمک برساند. بدون تردید، برخورد به نظرات مصلحان امروزی شوروی و تحولاتی که در این جامعه صورت می‌گیرد تغییرات پر دامنه‌ای را در روابط بین نیروهای طرفدار سوسیالیزم، چپ ارتدکس، سوسیال دمکراسی و سرمایه داری فراهم خواهد آورد.

آنچه در طی 2 سال گذشته در جامعه شوروی روی داده است و التهابی که امروز جامعه شوروی بدان گرفتار آمده است، سرآغاز تغییری است که نه تنها چهره جدیدی به جامعه در بسته راکد و نامبتکر گذشته می‌بخشد، بلکه اصلاحات مطروحه در صورت اجرا قادر خواهند بود تغییراتی بنیادین را سبب شوند و مسلم است که تأثیر این تحولات به شوروی محدود نخواهند ماند و در دگرگونی در وضعیت جهان معاصر بی تأثیر نخواهد بود. در این روند آنچه که در ابتدا

دستخوش تغییر و تحول خواهد شد شکل تفکر و نوع نگرش به مسایل رایج در جنبش سوسیالیستی و استنباط دگرگونه از مقولات مکتب فکری آن، مارکسیسم خواهد بود.

پایه های اصلی تحولات و اصلاحات مطروحه در شوروی امروز را (اندیشه نو) درباره سوسیالیسم، گشادگی فضای سیاسی به مفهوم تأمین و ایجاد دموکراسی (گلاسنوست) و بالاخره پروسترویکا یا (بازسازی) سامانه اقتصادی تشکیل می‌دهد. این سه عنصر در ارتباط تنگاتنگ و دیالکتیکی با یکدیگر قرار دارند. رفرم‌های گورباچف بدون تأمین دموکراسی در سطح جامعه و آزادی نهادهای اجتماعی آن میسر نیست. چه منطق بازسازی بر مبنای دگرگونی آن روابطی است که جامعه را به رکود فعلی آن کشانده است. گلاسنوست وظیفه دارد که با درگیری شهروندان در امور خویش به انجماد فکری و لاقیدی ناشی از نظام (دستور از بالا و فرمانبرداری از پایین) پایان بخشد. جهش به پیش بدون شکستن مانع دیوان سالاری و بدون رهایی نیروی توده‌هایی که در بند زنجیرهای اجتماعی و سنتی‌اند امکان پذیر نخواهد بود.

طرفداران رفرم، ریشه‌های فکری و سرچشمه "اندیشه نو" را در تاریخ گذشته جامعه شوروی می‌جویند. مشروعیت امروزی اصلاحات در استناد به برنامه اقتصادی نو (NEP) تحقق می‌پذیرد. فیودور بورلاتسکی (Fyodor Burlatsky) یکی از تئوریسینهای "اندیشه نو" به دو شکل از سوسیالیسم اشاره می‌کند: شکل اول "کمونیسم جنگی" که بر مبنای شرایط یک جنگ داخلی استوار بود و سوسیالیسم ناشی از آن پدیده‌ای بود بدون مکانیزم‌های بازار و بدون مبادله پولی که همه وجوه آن بر مبنای فرمان از بالا وارده رهبران استوار بود، و خشونت وجه مشخصه آن به شمار می‌رفت. شکل دوم سوسیالیسم با مدل نپ است که در آن اقتصاد بازار، دموکراسی و آزادی تولید کنندگان برای مبادله کالاها - عناصر اصلی آن را تشکیل می‌داند.² این دو گرایش همواره در تاریخ مبارزات درونی حزب کمونیست شوروی وجود داشته‌اند. بن‌بست امروزی جامعه شوروی این فرصت تاریخی را به نیروهایی داده است که می‌خواهند برنامه‌های خود را به استناد بر نمونه‌های تاریخی شبیه آنچه در پس از انقلاب 1917 در جامعه شوروی وجود داشت استوار سازند، جوهر بازسازی... در این است که قصد دارد یک نظام اقتصاد خود مدیر گردان ایجاد کنند که در آن برنامه‌ها کاملاً بر مبنای نیروهای بازار قرار دارند. بر همین نسق (نوسازی) راه را برای معرفی انقلاب تکنولوژی مدرن در تمام عرصه‌ها و شیونات اجتماعی می‌گشاید... پروسترویکا وظیفه دارد که تمام جنبه‌های حیات سیاسی جامعه را دموکراتیزه کند.³

نقدهای متد اول به جامعه شوروی

تحولات جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر را می‌توان به ترتیب زیر دوره بست:

1- دوره کمونیسم جنگی 1921-1918. این دوره سالهای جنگ داخلی و تثبیت قدرت بلشویکهاست. دوره‌ایکه سرکوب دهقانان و مخالفین و برقراری سلطه و قدرت بلامنازع حزب در تمام شئونات زندگی جامعه از ویژگیهای بارز آن است شکل اداره جامعه ارادی و با تحکم اراده رهبری و کادرهای حزب است.

2- دوره (NEP) سیاست نو اقتصادی، 1928-1921. برای احیای زندگی اقتصادی جامعه و سازمان دادن به تولید، اقتصاد بازار مجدداً برقرار شد. در این دوره واحدها و مؤسسات و بنگاههای اقتصادی دولتی و خصوصی در رقابت با یکدیگر فعالیت می‌کردند. دهقانان آزادانه محصولات خود را در بازار فروخته به خرید مصنوعات مورد نیاز خود اقدام می‌کردند.

3- دوره 1953-1948 دوره تروراستالین. از مشخصات ویژه این دوران (که خود به دوره‌های کوتاه تری تقسیم می‌شود) نابودی و جابجا کردن میلیونها دهقان در اواخر سالهای 1920، اشتراکی کردن زمین، پایان دادن به برنامه نپ، و از بین بردن هزاران متخصص و روشنفکر و کادر

حزبی. از دیگر (Central) مرکزی و بیژگیهای این دوران معرفی اقتصاد با برنامه ریزی، گسترش صنایع سنگین و زیرسازي اقتصادي و کنترل بلامنازع حزب و (Planning) دولت شوروي در تمام جنبه‌هاي اجتماعي و از بين رفتن کامل دموکراسي درون حزبي و در ادامه آن در جامعه و نیز بازسازي خرابیهای ناشي از جنگ.

4- دوره رفرمهاي خروشف 1923-1952. حمله به کیش شخصیت اسنالین کوشش براي ایجاد دموکراسي درون حزبي - درگیر نشدن توده‌هاي مردم در برنامه‌هاي دولت.

5- دوره برژنف 1963-1984. دوره رکود و تجدید تولید مناسبات گذشته. عقب ماندن سطح تکنولوژی کاهش سطح زندگی، سلطه محافظه کاری و درک سنتي و جبرگرا از سوسیالیزم. 6- و بالاخره دوره گورباچف. دوره اندیشه نو گلاسنوست و پروسترویکا، 1985 به بعد.

تا آنجا که به طرفداران رفرم فعلي حزب کمونیست شوروي مربوط می‌شود، آنان خود را پیروان لنین و سوسیالیسمی که او در دوره (NEP) مطرح می‌کرد به شمار می‌آورند. گورباچف در نطق خود در پایان کنگره 27 حزب کمونیست شوروي گفت: بیش از 60 سال پیش، هنگام جمع بندی از مباحث دفتر سياسي کمیته مرکزی حزب در کنگره 11 لنین به اندیشه‌هایی اشاره کرد که اهمیتی بنیادین دارد. او گفت: تمام آن احزاب انقلابی که تاکنون از دیدن سرچشمه نیروي خویش ناتوان بودند و از دیدن ضعف خویش واهمه داشتند. اما ما می‌مانیم زیرا ما از ضعف خویش هراسی نداریم و می‌آموزیم که بر آنها غلبه کنیم.⁴

رودلف بارو (R. Bahro) متفکر مارکسیست بر این باور است آنچه بعنوان سوسیالیزم در جوامع امروزي اروپاي شرقي و شوروي وجود دارد با سوسیالیزم مارکس که تنها راه چاره تمدن براي احتراز از فاجعه‌اي جهاني است ناسازگار است. او خصوصیات چنین سوسیالیسمی را به گونه زیرین بیان می‌کند: "استمرار کار مزدورانه، تولید کالایی و پول، توجیه خردمندانه و عقلایی (Rationalization) کردن تقسیم کار سنتي دامن زدن به نابرابری‌هاي اجتماعي که به مراتب فراتر از گستره درآمدهای پولی می‌رود تشکیل گروه‌بندهای رسمی برای فرمان دادن به مردم و سرپرستی آنان و از بین بردن آزادی‌هایی که توده‌ها در درون بورژوازي به چنگ آورده‌اند به جاي حفظ و عینیت بخشیدن به این آزادیها، (تنها کافي است به سانسور همه جانبه موجود و ظاهر رسمي و لکن غیر واقعي دموکراسي به اصطلاح سوسیالیستی توجه کنید). سوسیالیزم موجود به شکل فعلي داراي این خصوصیات نیز هست: گروهی کارگزار يك ارتش منظم و پلیس و هر يك از این بخشهای آن تنها در برابر بالا دستی خود پاسخگو است. وجود يك دستگاه حزبي که به رونوشت دقیقی از دستگاه غیرقابل کنترل دولتي بدل شده است و يك دستگاه دولتي منزوي در داخل مرزهاي کشور.⁵ این توصیف به سختی شبیه آن جامعه‌ایست که آرمانگرایان سوسیالیست در نظر دارند و یا جامعه‌ای نزدیک به "فاز اول جامعه کمونیستی" که مارکس و انگلس در نقد برنامه گوتا به آن اشاره می‌کنند. به يك بیان نه تنها آزادي و رهایی انسان که در يك جامعه سوسیالیستی بایستی تحقق پذیرد میسر نشده است بلکه با توسعه و شکل گیری انواع جدیدی از روابط غیر عادلانه و مکانیزم‌های کنترل در سیاست و اقتصاد در چنین جوامعی سؤالات بسیاری درباره امکان تحقق سوسیالیزم و یا ظرفیت جوامع امروزي براي جذب فرضیاتی که در مبانی سوسیالیزمی که مارکس به آن اشاره می‌کند بوجود آمده است. برنامه رفرم اقتصادي و مدیریت رهبری کنونی حزب کمونیست شوروي به تقویت آن جنبه‌های از روابط و برنامه‌های اقتصادي - اجتماعي می‌پردازد که عموماً در تاریخ ادبیات مارکسیستی ارتدکس به آن جنبه‌های سرمایه دارانه اطلاق نموده‌اند. اگر امروزه پس از طی 70 سال ساختمان سوسیالیزم در شوروي و کمتر از آن در کشورهای اروپاي شرقي چنین برنامه‌هایی طرح و اجرا می‌گردد طبعاً باید دلیل را در عدم کاربرد شیوه‌ها و برنامه‌های اقتصادي اجتماعي دوره‌های گذشته جست. اگر به جنبه‌های شعاری و

مذهبی آرمانگرایی نیروهای چپ سوسیالیست در توصیف جامعه ایده آل خود توجهی مبذول نداریم آنچه امروز در شوروی در حال شکل گیریست در صورت پیروزی آن پیروزی تجربه گرایی و پیروزی یک گونه از سوسیالیزم بر گونه دیگر آن است. تفاوت اساسی تغییرات فصلی در جوامع سوسیالیستی موجود با برنامه‌های گذشته در آن کشور کمتر در مضمون و بیشتر در شکل و زمان اجرای آن است. تغییراتی که خروشچف در دهه 20 به معرفی آن پرداخت با برچسب (روزیونیسم) از طرف حزب کمونیست چین رد شد. دو دهه بعد و پس از شکست فعل و انفعالات انقلابی - شبیه (انقلاب فرهنگی) چین - برای پیشبرد جامعه به جلو و شکست انقلابیون جبرگرا و روی کار آمدن میانه روها در چین و ارائه برنامه‌هایی که در رأس آن بهبود اقتصادی و بیرون آمدن از عقب‌ماندگی بود، کمتر نیرویی که خود را طرفدار سوسیالیزم می‌داند به افشا و حمله به فرمیست‌های کنونی شوروی دست زده است. تقریباً دو دهه طول کشید تا عکس‌العمل‌های منفی در برخورد به اصلاحات مطرح شده در هر حزب کمونیستی با برچسب روزیونیسم مردود نشود. تنها در عقب‌مانده‌ترین کشورهای "اردوگاه سوسیالیزم" است (آلبانی و رومانی) که هنوز مقاومت در برابر هر گونه تغییر از هواداران کافی برخوردار است و لاجرم عقب‌ماندگی و جمود فکری می‌رود که جاودانه گردد.

اگر برای تئوریسین‌های سنتی حزب کمونیست شوروی جامعه شوروی مظهر سوسیالیزم بود و یا بعبارت دیگر وجود مالکیت دولتی وسایل تولید توأم با برنامه ریزی مرکزی وجود سوسیالیزم را تضمین می‌کرد برای بسیاری از منقدین دیروز و امروز شوروی چنین رابطه‌ای و معادله‌ای وجود ندارد.

طیف منقدان جامعه شوروی را می‌توان به گونه زیر تقسیم بندی کرد:

طیف اول: نظرات و دیدگاه تروتسکیستی از جامعه شوروی است که بهترین نمونه آن ارنست ماندل مارکسیست بلژیکی است. این دیدگاه بر آنست که دولت شوروی یک دولت کارگری معیوب و فاسد شده است. این تعبیر بیان دیگری از نظر تروتسکی است که انحراف شوروی را در اجرای سوسیالیزم انحطاط بوروکراتیک نظام سیاسی اجتماعی قلمداد می‌کرد. بر مبنای این باور مناسبات تولیدی جامعه شوروی اساساً سوسیالیستی باقیمانده است. جانشین طبقه کارگر یک بوروکراسی انگلی است که دارای مزایای اقتصادی و سیاسی خاصی است اما این کاست طبقه جدید حاکمی را تشکیل نمی‌دهد و جامعه در حال گذار است (از سرمایه داری به سوسیالیزم) که ویژگی‌های روابط و مکانیسم‌های تولیدی خاص خود را داراست.

طیف دوم: معتقدین به احیاء سرمایه داری در شوروی می‌باشند، آنان دولت را به مثابه کنترل کننده اقتصاد در واقع جانشین طبقه سرمایه داری می‌بینند. روسای حزبی و کارمندان عالی‌رتبه دولتی "بورژوازی دولتی" را تشکیل می‌دهند. معروف‌ترین نظریه پرداز این گروه شارل بتلهایم بود که در دهه هفتاد به همراهی حزب کمونیست چین نظریه فوق را تبلیغ می‌کرد. بسیاری از طرفداران مانو و احزاب مانویست کشورهای صنعتی غرب و جهان سوم نیز مبلغ چنین نظری بودند.

طیف سوم: کسانی هستند که به تئوری‌های طبقه جدید و یا جامعه گذار با ویژگی‌های خاص خود باور دارند. این گروه با پذیرش وجود گروه، طبقه، حاکمی در شوروی که دارای مزایای ویژه خود می‌باشد از قبول سرمایه داری بودن جامعه شوروی سرباز می‌زنند و جامعه شوروی را بعنوان یک فرماسیون جدید که نه سرمایه داریست و نه سوسیالیست ارزیابی نموده و آنرا جامعه‌ای مترقی‌تر از سرمایه داری بشمار می‌آورند. مکتب مانتلی ریوریو (پل سویزی و مگداف) سردمدار این طرز تفکر می‌باشند.

وجه مشترك تمام این نظریات اما اعتقاد به امکان تحقق سوسیالیسم است که فاقد پلیدیها و جنبه‌های منفی جوامع "سوسیالیست موجود" امروز است. نقد اینان طبعاً با ایمان به پیروزی سوسیالیسم است که در آینده نزدیک جامعه بشری را به رهایی واقعی و تکامل فردیت رهنمون سازد. در مرکز تفکر این منقدین اعتقاد به زمینه‌های عینی برای تحقق آرمانهای سوسیالیستی در دنیای فعلی موجود است که فقط نیاز به یک رهبری پرولتری داشته تا بتواند ایده آلهای تحقق نیافته را محقق سازد.

با شکست پروژه ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی چپ نو بسیاری از فرضیاتی که تئوری مارکسیسم - لنینیسم بر آن بنا نهاده شده است را مورد نقد و ارزیابی مجدد قرار داده است. برای آنان کلیه عواملی که موجب پس رفت جوامع سوسیالیستی شده‌اند بایستی مورد بررسی دقیق قرار گیرند. مثلاً آیا خیانت رهبران حزب به منافع پرولتاریا بوده است که سوسیالیسم را به ورطه شکست کشانده و یا آنکه عقب‌ماندگی کشورهای انقلاب زده توانایی پذیرش نهادهای سوسیالیستی و انسان سوسیالیست نداشته است؟ آیا برنامه ریزی مرکزی خود تبدیل به مانعی در راه گسترش و توسعه اقتصادی و اجتماعی شده است یا مقوله کمبود (scarcity) باعث تضعیف سوسیالیسم گشته است. آیا می‌توان دموکراسی را با تمرکز مطلق همراه نمود؟ آیا می‌توان انسان سوسیالیست اما بی‌تفاوت به سیاست جامعه بوجود آورد؟ اینها و دهها سوال دیگر مقولاتی هستند که توجه ما و اکثر علاقه مندان به سوسیالیسم را بخود مشغول داشته‌اند.

نقدی بر پیش فرضهای تحقق سوسیالیسم

مارکس در تئوری اقتصاد سیاسی خود مکانیزم‌های اقتصادی جامعه سرمایه داری و نیروهای موجود در آنرا بر اساس تئوری ارزش، نیروی کار، تولید کالایی و تضادهای درونی سیستم سرمایه داری بررسی نمود. او سپس چنین نتیجه گرفت که با از بین رفتن سیستم سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی، "بشر نو" و "روابط نو" به از خود بیگانگی انسانها پایان داده خواهد شد.

به نظر مارکس، حل تناقضات درون اقتصاد سیاسی (Political Economy) به رهایی انسان کمک خواهد نمود. بنابراین برخورد به این تضادهای مربوط به تقسیم کار، تخصیص منابع انسانی و طبیعی به ناچار در برنامه سیاسی، سوسیالیستها قرار گرفت. اگر چه بسیاری از مارکسیست‌های ارتدکس با تکیه بر دوآلیسم کمبود و فراوانی (Abundance Scarcity) معتقدند که با از بین رفتن سیستم سرمایه داری و یا بهتر بگوییم با سوسیالیستی شدن ابزار تولید (اقتصاد سیاسی) در جامعه جدید از بین می‌رود، اما 70 سال تجربه سوسیالیسم در شوروی نشان داد که مشکل تقسیم کار و تقسیم منابع طبیعی و انسانی و مشکلاتی مانند بارآوری و سودآوری هنوز حل نگشته و جوامع صنعتی و سوسیالیستی بایستی برای آنها جواب دوباره پیدا نمایند. نقد تئوریسین‌های چپ ارتدکس به شوروی اساساً بر مبنای درکی از سوسیالیسم است که امکان تحقق آن در شرایط دنیای امروز غیرممکن به نظر می‌رسد. پیدایش سوسیالیسمی که در آن وفور نعمت و عدم تقسیم کار در یک جا و نبود بوروکراسی با برنامه ریزی مرکزی وجود داشته باشد، اوتوپی شیرینی بیش نخواهد بود. آنچه که امروز مهم است، جدا کردن لایه‌های رمانتیک و اوتوپیک فرضیات سوسیالیسم ارتدکس از واقعیت‌هایی است که سوسیالیست‌های چپ امروزی با آن روبرو هستند. در زیر به بررسی برخی از مفاهیمی که در سوسیالیسم ارتدکس پایه‌های ساختمان سوسیالیسم را تشکیل می‌دهند می‌پردازیم.

اینگونه به نظر می‌رسد که مارکس و تئوریسین‌های انقلاب شوروی اعتقاد داشتند که توسعه و پیشرفت تکنیک در جامعه سرمایه داری پیشرفته مسئله تولید را در اساس حل نموده است و فقط

زنجیر روابط تولیدی است که جلوی پیشرفت کامل را گرفته است. و یا در جایی دیگر از "گسترش نامحدود تولید" و از "توسعه مطلق تولید اجتماعی (نیروی) کار" یاد شده و با چنین برداشتی مسأله (وفور نعمت) (Abundance) و امکان تولید نامحدود مطرح می‌گردد. اصولاً یکی از شرایط تحقق سوسیالیسم در نوشته‌های مارکس اعتقاد به وفور منابع طبیعی و مواد اولیه برای تولید (نامحدود) می‌باشد. پس با این پیش فرض - یعنی فراوانی - تناقضات موجود برای تخصیص منابع از بین می‌رود و در نتیجه مشکل تقسیم منابع برای فعالیتهای تولیدی حل خواهد شد. این نتیجه مستقیم تعریف مفهوم (فراوانی) است چه (فراوانی) به منزله وجود همه چیز به اندازه کافی است که همگان می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. و بر اساس چنین فرضی به تدریج خصوصیات (احساس تملک) (Acquisitiveness) در انسانها از بین می‌رود و در نتیجه تضادهای انسانها که ناشی از نداشتن و خواست تصرف آن است، حل می‌گردد. به بیان دیگر مبارزه طبقاتی برای سهم بیشتر از تولید و تقسیم ثروت اجتماعی پایان می‌پذیرد.

تجربه 70 سال سوسیالیسم در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نادرست بودن این تصور را به روشنی نشان داده است.¹ بنابراین کافی نیست باور نماییم که با تعدیل مالکیت خصوصی و (فتیشیزم کالایی) جامعه قادر خواهد بود که "بهترین" نوع تقسیم منابع طبیعی و بهترین راه حل برای مشکلات تولید را بیابد. همچنین تعریف و ارائه منافع اجتماعی بعنوان یک کل در مقابل منافع افراد و گروهها را با تصویب قانون و یا دادن شعار نمی‌توان عملی کرد. بنابراین استمرار تعارض گروهی و یا مبارزه طبقاتی در شرایط فعلی (کمبود) تا مدتها گریبانگیر جوامع سوسیالیستی خواهد بود و پیدا نمودن راه حل چنین مشکلی در چیزی مافوق تئوریهای سنتی مارکسیسم است. "فرض نمودن اینکه جامعه سوسیالیستی موعود جامعه‌ای بدون تضاد است که در آن نه رقابت جا دارد و نه مبارزه نه تنها نادرست که خطرناک می‌باشند". پس از قبول محدودیت منابع طبیعی و انسانی مسأله چگونگی تخصیص این منابع یعنی تقسیم کار اجتماعی مطرح می‌گردد.

یکی از ایرادات اساسی به جامعه شوروی و در اثبات "سوسیالیستی" نبودن آن جامعه وجود (تقسیم کار) در آن جامعه است. در جوامع صنعتی امروز لایه لایه شدن نحوه تولید محصولات صنعتی و گسترش خدمات، تقسیم کار هر چه بیشتری را نسبت به گذشته طلب می‌کند. علت اساسی چنین تقسیم کاری را در پیشرفت تکنیک در امر تولید و سازماندهی بنگاههای تولیدی و خدمات باید جستجو نمود. با دسترسی بشر به افقهای تازه‌ای از دانش و توانایی در اختراع و خلق محصولات جدید تقسیم کار نه تنها عمومی تر نخواهد شد که بیشتر نیز تخصیص می‌گردد. بنابراین در پاسخگویی به نیازهای یک جامعه مدرن نمی‌توان بالنفسه به ازدیاد تقسیم کار بعنوان یک امر غیر سوسیالیستی برخورد نمود. چه تصور جامعه‌ای که در آن همگان همه کار را بکنند فرسنگها از واقعیت دنیای امروز دور است. بنابراین طراحان جوامع سوسیالیستی نمی‌توانند به تقسیم کار در جامعه بعنوان وجه منفی در سازماندهی اجتماعی برخورد نمایند. تقسیم کار، طبیعتاً، بر مبنای نیازهای تولیدی یک جامعه در حال تحول صورت می‌پذیرد.

مسأله وجود "مشوق‌های" غیر مادی برای تشویق کارگران در امر تولید در جامعه سوسیالیستی همواره با شکست همراه بوده است. انقلاب فرهنگی چین با شعار جایگزینی (مشوق‌های مادی) (Material Incentives) با (مشوق‌های معنوی) (Moral Incentives) سعی نمود که اعتقادات ایدئولوژیک را جانشین نیازهای مادی کارگران نماید. استالین نیز با

¹ - تا سال 2000 جمعیت کره زمین به 7 میلیارد بالغ می‌گردد و منابع طبیعی و انرژی آن برای بهره‌وری (در صورت پیدا شدن منابع جدیدتر) محدود و محدودتر می‌گردد و مسأله تخصیص منابع طبیعی در سطح جهانی بسیار حادتر می‌گردد.

سرکوب دهقانان و جمعی نمودن مزارع آنان سعی در گسترش "سوسیالیسم روسی" نمود. شکست هر دو پروژه و ضررهای جبران ناپذیری که به اقتصاد هر دو جامعه وارد آمد، امروز مسأله تولید و چگونگی تشویق تولید کنندگان را بیش از گذشته حساس ساخته است. ترتیبی در سال 1920 نوشت که «انسان بنا بر طبیعتش يك حيوان تنبل است». تنبلی انسان به جز موارد مرضی مربوط به پروسه اجتماعی شدن و یادگیری از طریق نهادهای مختلف اجتماعی است. این مشکل محدود به جوامع سرمایه داری نبوده و علاج آن از طریق پاداش مادی و نه تنبیه غیر مادی است. علاقه به کار بدون مشارکت مستقیم در امر تولید و توزیع و دارا بودن "ارزش اجتماعی" بوجود نمی‌آید. تولید کننده نه فقط بایستی بکار خود علاقه‌مند باشد بلکه بایستی احساس نماید که دیگران در انتظار تولید او هستند. این مسأله با روابط بوروکراتیکی که در جوامع سوسیالیستی و سرمایه داری موجود است سازگار نمی‌باشد. در جوامع امروزی مشوق مادی برای جلب علاقه کارگران به روند تولید و شرکت مستقیم آنها در بهره برداری از محصول خویش مسایلی هستند که سرمایه داری برای تولید بهتر از آن استفاده می‌کند. مشکل دیگر سوسیالیسم سنتی، برتر دانستن مطلق اقتصاد با "برنامه ریزی مرکزی" نسبت به اقتصاد بازار یا «آنارشی بازار» در سیستم سرمایه داری است. در اقتصاد با برنامه کار (مستقیماً اجتماعی) است. بدین معنا که کار بر طبق (برنامه) برای اجرای "وظیفه خاص" برای تولیدی که (از قبل) پیش بینی شده است تخصیص می‌یابد. در مقابل در اقتصاد بازار (Market Economy) نیروی کار بعد از تحقق کالا - در روند مبادله - انجام می‌پذیرد. در تئوری سوسیالیسم فرض بر این است که جامعه قادر خواهد بود که از پیش از طریق برنامه ریزی، تصمیم برای استفاده از منابع طبیعی و انسانی و تخصیص نیروی کار بگیرد. یعنی که چه مقدار نیروی کار برای چه عمل مشخصی باید بکار رود. تجربه شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که (برنامه ریزی مرکزی) به محدود کردن قوه انتخاب جامعه (مصرف کنندگان) و نتیجتاً به رکود و عقب‌ماندگی اقتصادی منجر شده است. در (برنامه ریزی مرکزی) برنامه ریزان تصویر کلی اقتصاد را ترسیم می‌نمایند اما قادر به دیدن جزئیات تولید نیستند. مباحثی که امروز در اتحاد شوروی در جهت بهبود سازماندهی تولید و اقتصاد جامعه در جریان است در واقع روی آوردن شکل دیگری، اما با گسترش محدود - می‌باشد. تجربه مجارستان بعنوان کارا ترین سیستم سوسیالیستی موجود و نتایج تحولات آتی در اقتصاد شوروی صحت و یا نادرستی چنین امری - یعنی ترکیب برنامه ریزی مرکزی و بازار را روشن خواهد نمود. آنچه مسلم است اینکه يك مدل سیاسی باز نمی‌تواند بر مبنای يك مدل اقتصادی شدیداً متمرکز بنا شود.

منابع و مأخذ:

1- Pravda, April 4, 1988

این بوسیله سردبیران پرآودا نوشته شده، اما گفته شده است که پاکوفف نوشته شده است.

2- Breakthrough. Emerging New Thinking. Walker & Co. N.Y. Page 257.

3- همانجا ص 239.

4- گزارش سیاسی میخائیل گورباچف به کنگره 27 ص 125 زبان انگلیسی چاپ مسکو.

5- Rudolf Bahro: The Alternative in Eastern Europe. New Left Review NO. 106. Nov-Dec 1977.

به نقل از چند دیدگاه درباره شوروی ترجمه علی مازندرانی انتشار آگاه 1362 ص 195-194.

6- بوخارین در کتاب اقتصاد دوران گذار خود می‌نویسد (اقتصاد سیاسی علم يك اقتصاد ملی نامنظم است (unorganized)، فقط در جوامعی که تولید هنوز خصلت انارشیک (هرج و مرجانه)

دارد قوانین زندگی اجتماعی طبیعی و خود بخود بنظر می‌رسند و ظاهراً جدا از خواسته‌های افراد و گروه‌ها هستند. قوانینی که مانند قوه جاذبه زمین کور می‌نماید. در حقیقت به محض آنکه ما با یک جامعه و اقتصاد منظم ملی سر و کار داشته باشیم تمام مشکلات اقتصاد سیاسی مانند قیمت، ارزش، سود و غیره و بسادگی محو می‌شوند. در اینجا روابط بین انسانها دیگر بر مبنای "روابط بین اشیاء" بیان نمی‌شود. زیرا در اینجا اقتصاد نه توسط نیروهای کور بازار که توسط برنامه‌های آگاهانه طرح ریزی می‌شود. پایان اقتصاد سرمایه داری به منزله پایان اقتصاد سیاسی است.
Alen Nove: The Economics of Feasible Socialism Page25.

7- همانجا

8- همانجا ص 18

9- Fyodor Bulatsky: New Thinking About Socialism pp361.

10- شماره 6

فصل دوم

رفرم در مدیریت اقتصاد

راکد بودن توان مدیریت اقتصادی اتحاد شوروی و شیوه مدیریت عقبمانده آن فرمیست‌های کنونی شوروی را بر آن داشته که به دگرگونی جنبه‌های مختلف مدیریت اقتصادی دست و پا زند. گورباچف، در گزارش به کنگره 27 حزب کمونیست شوروی، با اشاره به جنبه‌های مختلف مدیریت اقتصادی و اشکالات امروزی اقتصاد شوروی تغییر و تحولات جدیدی را در سازمان برنامه ریزی مرکزی شوروی (GOSPLAN) نقش بنگاه‌های تولیدی و خود مختاری آنها در مسایلی چون استقلال مالی و تقسیم سود پیشنهاد نمود. از نظر یک مارکسیست - لنینیست شاید اکثر این اصلاحات قبل از اینکه نشانه‌ای از ناتوانی سیستم موجود در شوروی باشد به رخنه بورژوازی نسبت داده شود امروز گرفتاری چنین بن‌بستی شده است.

سازمان (GOSPLAN) گاس پلان به تنهایی وظیفه دارد که برای 8,000,000 کالا و خصوصیات تولیدی آن تصمیم بگیرد. این خصوصیات از شکل گرفته تا رنگ و اندازه و مقدار تولید به رنگ‌های مختلف و تمام جزئیات مربوط به تولید هر کالایی را شامل می‌شود.

سیستم برنامه ریزی شوروی 2 نقش اساسی را ایفا می‌کند 1- برنامه ریزی تولید محصولات (Output) و تجدید تقسیم منابع تولیدی (Production resources)، این نقش برای سالیان دراز ایفا شده و احتمالاً در آینده نیز ایفا خواهد شد. گاس پلان با بکارگیری «ارقام کنترل شده» و تعیین شده توسط حزب به طرح تولید معین در سطح ملی و برای برنامه‌های 5 ساله می‌پردازد. این برنامه‌ها با توجه به سطح تولید در هنگام ریختن برنامه و ظرفیت احتمالی آینده هر واحد تولیدی انجام می‌پذیرد. بخاطر مشکلات تولید، و عدم دسترسی به مواد اولیه و ماشین آلات، مدیریت واحدهای تولیدی عموماً با گزارش دادن ارقام کمتر در حد ظرفیت عملی این واحدهای تولیدی سعی می‌نمایند که سهم خویش را در تولید تا حد امکان در محدوده ارقام برنامه ریزی شده توسط (Gosplan) گزارش دهند و اگر واحد تولیدی خاصی ظرفیت بیشتری برای تولید داشته باشد، برای فرار از مسئولیت تولید بیشتر آن ظرفیت گزارش نمی‌شود و در نتیجه ظرفیت تولید مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و از این طریق بخش قابل توجهی از نیروی تولیدی جامعه هدر می‌رود. در عین حال ابداعات جدید در دستگاه‌های تولیدی به ندرت در سطح کارگاه‌های محلی انجام می‌پذیرد.

دومین نقش سازمان برنامه ریزی مرکزی تقسیم منابع موجود برای واحدهای تولیدی است. در اینجا بر مبنای ظرفیت تولیدی هر بنگاه و برنامه 5 ساله منابع تکنیکی و مادی تولید در بین بنگاه‌ها تقسیم می‌شود.² بر مبنای نیازهای هر واحد (Gosnob) (کمیت دولتی عرضه کننده مواد و تکنیک) به تقسیم مواد و ابزار تکنیکی برای واحدهای فوق‌الذکر می‌پردازد. در برخی اوقات با تخصیص موادی که هنوز موجود نیستند به این بنگاه‌ها، و نبود آنها هنگام تولید اجزای برنامه‌های از پیش تعیین شده در واحدهای تولیدی دچار نقصان می‌شود. برای جلوگیری از این امر لذا - بسیاری از مدیران بنگاه‌ها با انبار کردن وسایل و ماشین آلات و مواد اولیه مورد نیاز خود، به احتکار دست می‌زنند و از این طریق نیز در مجموعه اقتصاد ملی ظرفیت تولیدی بسیاری مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

بحث درباره تغییر چنین سامانی مدتها است که در شوروی جریان دارد. عناصر محافظه کار که عموماً مخالف هر گونه تغییر در سیستم موجود می‌باشند، اکنون لزوم تغییر را پذیرفته‌اند. برخی از اقتصاددانان شوروی مانند لئونید ابالکین (Leonid Abalkin) خواهان آنند که نقش (GOSPLAN) محدود به برنامه ریزی برای 250 واحد تولیدی مهم باشد و برخی دیگر

از جمله خانم تاتانیا زاسلاوسکایا (Tatyana Zaslavskaya) و بوگومولف (Bogomolov) خواهان کنار گذاردن کل برنامه ریزی مرکزی و معرفی سیستم قرارداد بین واحدهای مختلف تولیدی می‌باشند.³

در جلسه ماه ژوئن 1987 کمیته مرکزی آحاد اصلاحات پیشنهادی در مدیریت اقتصادی جامعه در قطعنامه‌ای تحت عنوان «اصول اساسی بازسازی رادیکال مدیریت اقتصادی» (Basic Provisions for The Radical Restructuring of economic Management) مطرح شد. در این طرح اهداف و «ارقام کنترل شده» سازمان برنامه ریزی مرکزی دیگر نه بصورت دستور (Directive) که بصورت راهنما برای تحقق ارقام پیش بینی شده برای بخشهای مختلف تولید، خواهد بود. به واحدهای تولیدی اجازه داده می‌شود که «برنامه خود» را بر مبنای "خواستهای دولت" (State Order) تنظیم نمایند. در این طرح تقسیم منابع و مواد اولیه به شکل سابق محو می‌شود و شیوه جدید بر مبنای مکانیزم‌های اقتصادی متغیر (Flexible Economic Mechanisms) واحدهای تولیدی را قادر می‌سازد که نیازهای تولیدی خود را از منابعی که مربوط به رشته مربوطه می‌باشد خریداری نمایند و بدین طریق فروشگاههای بزرگی که از طریق (GOSSNOB) اداره می‌شوند محل فروش مواد اولیه مربوط خواهند شد.⁴

در گزارش دفتر سیاسی کمیته مرکزی به کنگره 27 حزب کمونیست در بخش اهداف تغییرات ساختمان و مکانیزم اقتصاد شوروی آمده است که در گذشته پایین آمدن نقش اعتبار مالی در اقتصاد و عدم تحرک کافی برای کارایی اقتصادی و تقسیم مجدد درآمد به ضرر بنگاههای سودآور تولیدی⁵ بوده است. گورباچف همچنین با پشت پا گذاردن به تفکر سنتی راجع به قیمت و پذیرفتن این مسأله که "قیمت می‌بایستی بعنوان یک فاکتور فعال سیاست اقتصادی - اجتماعی محسوب شود" به مسئله سودآوری کارگاههای تولید در «اصول اساسی...» اشاره نموده است.⁶ در نتیجه با معرفی اصل سوددهی بنگاههای تولید و اینکه آنها می‌بایستی خود به استقلال دست یابند از نظر پیدا کردن اعتبارات و منابع مالی و... نقش غیرفعال بانک دولتی (GOSBANK) که تاکنون فقط بصورت یک خزانه عمل می‌نموده است، به یک نقش فعال تبدیل خواهد شد.

«اصول اساسی...» همچنین برای تقسیم سود اضافی دو مدل را پیشنهاد می‌کند. در مدل اول زمانی که هر واحد تولیدی نیازهای مالی اولیه خود را تأمین نمود (از قبیل پرداخت خرج تولید، حقوق و صورتحسابها و بازپرداخت اعتبارات) سود باقیمانده می‌تواند بین کارگران و مدیران بصورت جایزه و پاداش تقسیم گردد. در شکل دوم بنگاهها می‌بایستی قروض و مخارج تولید خود را بپردازند و آنچه باقی می‌ماند بین مدیریت و کارگران تقسیم می‌گردد. در مدل دوم مزد تعیین شده لغو می‌گردد و در نتیجه درآمد کارگران و مدیران به نتایج پایانی تولید و سود و زیان حاصله بستگی پیدا می‌نماید.

در اینجا مفهوم بازار تدریجاً جای خود را باز می‌کند. بنگاههای تولیدی برای تولید بهتر می‌بایستی به تقاضای مصرف کنندگان ارج بیشتری نهند (مصرف کننده چه در سطح فردی و چه در سطح دولتی). در نتیجه واحدهای تولیدی که توان تولید محصولات بهتر را دارند از موقعیت بیشتری برای تولید سود بهره‌مند خواهند بود. واحدهای تولیدی متضرر و غیر سودآور در این روند به ناچار ورشکست خواهند شد و با بیکار شدن کارگران بیکاری رواج پیدا می‌کند. مربوط ساختن مستقیم مزد کارگران به سوددهی کارخانه، البته در نهایت تفاوت مزد بین کارگران منظم و پرکار را با کارگرانی که فاقد نظم‌اند و بارآوری کارشان کمتر است را نتیجه خواهد داد و این به نوبه خود باعث پیدایش "تفاوت دستمزد" (Wage differentiation) می‌گردد. در حالیکه یکی از اصول سوسیالیستی تا بحال (هم سطح بودن دستمزدها) (Wage Leveling) بوده است. معرفی مشوق‌های مادی در ارتباط با دستمزدها باعث اعتراض کارگرانی خواهد شد که با کار یکسان - اما

ماشین آلات متفاوت، نتایج تولیدی متفاوتی را ببار می‌آورند. در سپتامبر 1987 رانندگان اتوبوس شهر چخوف در جنوب مسکو دست به اعتصاب زدند. آنها شکایت داشتند که هیچ سیستم پاداش و جریمه نمی‌تواند تا زمانی که آنها باید با اتوبوسهای قدیمی و مستعمل و از کار افتاده کار می‌کنند منصفانه باشند. گروه دیگری از کارگران نیز با همین مضمون دست به اعتصاب زدند و شعار می‌دادند که "شما با تبر نمی‌توانید ساعت درست کنید"⁸. با توجه به طرح انتخابی شدن مدیران بنگاههای تولید در قانون جدید، امکان نفوذ دستگاههای هیئت‌رئیس حزبی در بنگاههای تولیدی کم خواهد شد. کمتر شدن نفوذ حزب به تقویت شرکت افراد غیر حزبی در مدیریت کارخانه‌ها منتهی خواهد شد. در نتیجه در ادامه حیات چنین شکل انتخاب مدیران و روسای بنگاههای تولیدی نفوذ اقتصادی حزب که از طریق سازمانهای استانی و محلی بر بنگاههای تولیدی اعمال می‌گردد کم و کمتر می‌شود و از مرکزیت اقتصادی نیز به تدریج کاسته خواهد شد. تعداد ارگانهای تصمیم‌گیری در سطح اقتصاد لاجرم می‌بایستی ترجمان خود را در سطح سیاسی جامعه نشان دهد و این آن معضل ایست که رفرمهای گورباچف هنوز حاضر به پذیرفتن رسمی آن نشده است. از نظر ایدئولوگهای شوروی، چنین قدمهای اولیه‌ای در جهت غیر مرکزی نمودن تصمیمات اقتصادی باید به توسعه خود مدیریتی و با آنچه که به آن دموکراسی - اقتصادی در سطح اقتصاد خرد (Micro Economics) گفته می‌شود، کمک نماید. به نظر آنها این گرایش کنترل از پایین در نهایت می‌بایستی به خود مدیریتی (Self Management) در سطح بالا کمک نماید.⁹

مضمون و مفاد «اصول اساسی...»

بدنبال پیشنهادات و برنامه ریزی برای ایجاد اصلاحات در مدیریت اقتصادی که در پلنوم آوریل 1985 و بعد از آن در کنگره 27 حزب کمونیست شوروی به تصویب رسید، پلنوم کمیته مرکزی در ژوئن 1987 با تجزیه و تحلیل اصلاحات 2 سال گذشته به تدوین "اصول اساسی بازسازی رادیکال مدیریت اقتصادی دست" زد. پلنوم کمیته مرکزی در اصلاحات اقتصادی خود اهدافی را دنبال می‌نمود که مهمترین آن دور شدن از آنچنان شکلی از مدیریت اقتصادی بود که خرج تولید بعنوان یک شاخص اقتصادی و عامل عمده در آن مطرح نبود و دیگر آنکه به مقدار تولید و نه کیفیت کالاهای تولید شده اهمیت داده می‌شد. بنابراین مضمون کلی «اصول اساسی...» خواهان جایگزینی برخوردی اقتصادی به مسئله اقتصاد بجای برخوردی اداری به آن می‌باشد. پیشرفت تکنولوژیک، جلوگیری از حیف و میل شدن کالاهای، ابزار تولید و منابع طبیعی و بالا بردن بازدهی کار و کیفیت کالاهای تولید شده در شوروی و افزایش امکان رقابت کالاهای ساخت شوروی در سطح جهانی از جمله دیگر اهدافی هستند که در سیزدهمین برنامه 5 ساله شوروی با اتکاء به «اصول اساسی...» می‌بایستی تحقق یابند. تقدم دادن به خواست مصرف‌کنندگان در روابط اقتصادی و ازدیاد امکانات انتخاب آنها (در مورد کالاهای مصرفی) از نتایج تبعی اصلاحات فوق خواهد بود.

"اصول اساسی" در اصل طرح و تنظیم شده است. هر کدام از اصول فوق شامل چندین ماده است که به جزئیات چگونگی پیدا کردن راه حلها و پیاده نمودن آن اصول کمک می‌نماید.

اصل اول: (تغییر فعالیتهای کنونی بنگاههای (تولید) به مکانیزم نو اقتصادی) بنگاههای تولیدی واحدهای اصلی اقتصاد شوروی را تشکیل می‌دهند و از نظر این سند (اصول...) تمامی رفرمهای رادیکال می‌بایستی از سطح چین بنگاههایی آغاز گردند. اصل اول وعده آزادی بیشتر به بنگاههای تولیدی را می‌دهد و از آنها می‌خواهد که برنامه 5 ساله و سالیانه خود را با توجه به برآوردن نیازهای اجتماعی (تقاضای دولت، مؤسسات تولیدی دیگر، کالاهای مصرفی و...) سازمان دهد. این اصل همچنین هر واحد اقتصادی را مسئول دخل و خرج خود می‌داند و سطح درآمد کارگران و تولید را مستقیماً ناشی از فعالیت خود کارگران و درآمد کارخانه می‌بیند. رد و

بدل کار مجانی (دادن کارگر از يك واحد به يك واحد دیگر در صورت نیاز) بعنوان عاملي غير اقتصادي و ناسالم تا حد امکان نمی‌بایستی انجام پذیرد، واحدهایی که از کار مجانی استفاده می‌نمایند می‌بایستی خود مخارج چنین نقل و انتقالی را تقبل نمایند. بنگاهها می‌بایستی پس از حساب مخارج و سود، از سود خالص به دولت مالیات بپردازند. استقلال ملحوظ در این ماده طبعاً به علت وجود برنامه مرکزی هنوز محدود است، چه مدیرانی که برای واحدهای تولیدی خود برنامه می‌ریزند هنوز در درجه اول بایستی خواسته‌های دولت و بخشهای مهم اقتصادي را در نظر گیرند (مانند بخش اقتصادي مربوط به تولید محصولات نظامي)، چنین تناقضی در برنامه ریزی واحدها طبعاً نقش خواهد داشت و چنانچه دولت دیگر خواهان سوبسید کردن واحدهای تولیدی متضرر نباشد آن واحدهای تولیدی که در مجموعه اقتصاد از اهمیت کمتری برخوردار هستند جزو اولین واحدهایی خواهند بود که ورشکست خواهند شد. جوابگویی به نیازهای دولت نیز واحدهای تولیدی را در برآوردن نیازهای مصرف کنندگان محدود خواهد نمود.¹¹

اصل دوم: (بالا بردن بازدهی الگوی اقتصاد مرکزی با بکارگیری مندهای مدیریت اقتصادي). این اصل از این به بعد نقش گوس پلان را در "پیاده نمودن استراتژی اقتصادي، اجتماعي علمي و توسعه تکنولوژیک و انطباق روندهای اقتصاد ملي را بر مبنای موازنه‌های کامل و قابل اعتماد اقتصادي" ارزیابی می‌کند. دخالت در انجام جزئیات تولید از برنامه گوس پلان به کنار گذاشته شده است. برای دسترسی به اهداف اقتصادي استراتژیک حزب، دولت می‌بایستی به ایجاد يك سیستم راهنمایی مرکزی دست زند و از طریق کنترل اهرمهای اقتصادي مانند برنامه، روابط اعتباري و مالی، قیمتها و مواد اولیه به این مهم دست یابد. برخلاف اصلاحات اقتصادي در مجارستان که هدف رقمی (target numbers) تولید مرکزی را بالکل حذف نمود، در این سند هنوز برنامه ریزی مرکزی بعنوان عمده‌ترین ویژگی سیستم سوسیالیستی تأیید می‌شود و اهداف تولیدی طرح ریخته شده توسط گوس پلان هنوز می‌بایستی بعنوان هدف تولید باشند اگر چه این بار این ارقام بصورت پیشنهادي است و نه دستوری. آزادی بیشتر مدیران در اینجا انتخاب آنها را در تهیه مواد اولیه زیادتر می‌نماید. اگر چه به نظر می‌رسد که تغییر چندان در انتخاب مدیران انجام نپذیرد چه مراکز تهیه مواد اولیه بسیار محدود است.

تغییرات در سیستم قیمت گذاری محصولات که یکی از ضعیف ترین حلقه‌های زنجیر اقتصاد شوروي است می‌بایستی به بالا بردن بهره وری کار اجتماعي کمک نماید. با کمتر شدن سوبسید دولتي قیمت بسیاری از اقلام مورد نیاز عموم بالا خواهد رفت. هدف اصلي این بخش منعکس نمودن قیمت واقعي يك کالا (قیمت تولید نیروي کار اجتماعي لازم برای تولید آن کالا) در مجموعه اقتصاد است. بالا بردن قیمتها همواره بعنوان يك مسأله سياسي حساس در کشورهای سوسیالیستی با احتیاط بسیار انجام می‌گرفته است. در لهستان بالا بردن قیمتها عموماً باعث اعتراضات وسیع اجتماعي شده است. در شوروي چنین سابقه‌ای موجود نیست. نتیجه نهایی برابر کردن قیمت يك کالا با خرج تولید آن بعلاوه سود، گسترش هر چه بیشتر مکانیزم بازار در اقتصاد شوروي است. در استفاده از اهرمهای مالی و اعتباري «اصول اساسی...» خواستار تغییرات زیر است:

الف - در نظر گرفتن (finance) تأمین مالی و اعتبار بعنوان يك اهرم مهم برنامه ریزی مرکزی.
ب - طرح برنامه ریزی مالی 5 ساله بعنوان جزئی لازم از برنامه اقتصادي دولت
ج - توسعه سیاستهای جدي مالی برای وزارت دارایی بر مبنای نیازهای دولت و بنگاههای تولیدی.

د - گسترش نقش بانک دولتي (GOSBANK) در دادن اعتبار به بنگاههای تولیدی

ه - بهبود بیمه مصرف کنندگان و صندوق پس انداز.

و - زمینه سازی شناور کردن روبل در شوروی و همکاری مشترک اقتصادی در ابتدا با (بازار مشترک اروپای شرقی) و بعد از آن در کشورهای دیگر.

اصل سوم: (بازسازی الگوهای سازمانی مدیریت)

این سند با قبول این مسئله که بوروکراسی عریض و طویل سیستم موجود در شوروی به پایین آمدن (هر چه بیشتر کارائی مدیریت) منتهی شده است به نکات زیر اشاره می‌کند.

الف - شکل جدید سازمانی باید حافظ استقلال بنگاههای (تولیدی) باشد.

ب - وزارتخانه‌های مربوطه بایستی از دخالت روزانه در امور تولید خودداری کنند.

ج - کنترل تولید می‌بایستی به «کمیت کنترل مردم» محول شود و مصرف کنندگان از طریق این کمیته فعالیت خود را پیش برند.

د - مؤسسه آمار و ارقام کلاً می‌بایستی تجدید سازمان یابد^(2*).

اصل چهارم: کوشش در جهت دسترسی به عالیترین شکل ادغام مدیریت اقتصادی در

سطح ناحیه و در سطح بخش.

این اصل به تقویت نقش برنامه ریزی در سطح ناحیه دست می‌زند. با توجه به اینکه جمهوری‌های مختلف شوروی از نظر منابع طبیعی و اقتصادی متفاوت هستند نتایج رفهرمهای اقتصادی نیز

لاجرم در آنها متفاوت خواهد بود. این اصل همکاریهای ناحیه‌ای را در سطح جمهوری‌ها افزایش می‌دهد. مفاد این بخش دو عنصر استراتژیک اقتصاد را کماکان تحت اختیار دولت مرکزی باقی

می‌گذارد یک - صنایع سنگین، دو - منابع طبیعی و معادن و حق استفاده از آنها. بنگاههای تولیدی در سطح جمهوری‌های خودمختار در این دو زمینه نقشی نخواهد داشت.¹³

اصل پنجم: (تقویت گرایش اجتماعی توسعه).

این اصل شرایط کار را مورد خطاب قرار می‌دهد و به «عنصر انسانی» توجه بیشتر مبذول می‌دارد. مهمترین جزء این اصل کنار گذاشتن اصل (Wage Leveling) یا هم سطح سازی

دستمزدها است و برای تفاوت مزدها نیز هیچ حدی قایل نمی‌شود.¹⁴ در این اصل همچنین خواسته‌های مصرف کنندگان برای دریافت مواد غذایی و بهبود خدمات مانند تعلیم و تربیت، مسکن

و بهداشت نیز مورد خطاب قرار گرفته است و برای بیکاران آینده برنامه تعلیم مجدد در نظر گرفته شده است. برای مبارزه با بی نظمی در کار و مشکل انضباط، امیدوار است که با پاداشهای

مادی که برای کارگران منظم و پرکار در نظر گرفته شده است بهره‌وری کار بالا رود. تفاوت دستمزدها اگر با بالا رفتن توان خرید کارگران همراه نباشد قاعدتاً نمی‌تواند بعنوان یک مشوق

مادی عمل نماید.

اصل ششم: (سازماندهی مناسب بازسازی مدیریت اقتصادی).

این اصل زمان اجرای برنامه‌های طرح ریخته شده در «اصول...» را تنظیم می‌کند و به مؤسسات مربوطه ابلاغ می‌نماید. تا پایان 1987 سیستم اقتصادی شوروی می‌بایستی تحت پوشش «قانون

(جدید) بنگاههای دولتی» قرار گیرد. این اصل در عین حال پیش بینی می‌نماید که برنامه 5 ساله سیزدهم 1991-971 می‌بایستی بر مبنای سازماندهی جدید اقتصادی عمل نماید. در صورت

قانونی شدن مفاد این «اصول» در قوانین داخلی مؤسسات مربوطه سرپیچی از آن خلاف قانون و قابل تعقیب خواهد بود.

² - * ابالکین در مصاحبه‌ای با مجله اشپیگل شناور شدن روبل را در 15 سال آینده قابل حصول می‌داند.

منابع فصل دوم:

- 1- Valentin Livtin: Performing Economic Management of Communism, Aug. 1987 Page 87.
- 2- این کار از طریق سازمان عریض و طویلی به اسم (State Committee for Material and Technical Supply GOSSNAB) «کمیته دولتی عرضه کننده مواد و تکنیک» انجام می‌گیرد. این سازمان یک میلیون و نیم کارمند دارد.
- 3- منبع شماره 1 ص 88.
- 4- همانجا.
- 5- گزارش کمیته مرکزی (گورباچف) به کنگره 27 ص چهل و چهار انگلیسی.
- 6- همانجا ص 45... در این برنامه فرض می‌شود که سطح سود منعکس کننده کارایی efficiency تولید است و باعث می‌گردد که خرج تولید در هر بنگاه تولیدی تعدیل یابد، بخصوص از طریق ابداعات و اختراعات جدید در سطح ماشین آلات و بالا رفتن تکنیک تولید.
- 7- منبع شماره 1 این مدل تحت عنوان حذف سقف دستمزدها Removing wage ceiling معرفی شده بود.
- 8- Washington Post. 1, 1987.
- 9- PRAVDA Oct, 31, 1986, Quoted from Washington Post Nov, 1, 1987.
- 10- نقل قولهای مربوط به این بخش تماماً از ترجمه این سند در Daily Report Soviet Union/ FBIS به تاریخ 20 ژوئن 1987 ص 22 - 1 اخذ شده است.
- 11- John E. Tedstorm, On Prestoroika: Analyzing the Basic Provisions. Problem of Communism July – August 1987.
- 12- همانجا ص 94.
- 13- همانجا ص 97.
- 14- همانجا ص 98.

فصل سوم

شرکت کارگران در مدیریت تولید

یکی از اهداف مهم رفرمهای گورباچف و یا کلاً برنامه بازسازی دموکراتیزه کردن محیط کار از نظر شرکت کارگران در امر مدیریت تولید و نیازهای تولیدی است. نیاز به توضیح نیست که آنچه تحت عنوان شوراهای کارگری در ادبیات و تاریخ جنبش سوسیالیستی شوروی ذکر شده است هیچ کاربرد عملی در دنیای امروز شوروی بعنوان یک جامعه پیچیده صنعتی، نداشته است. نیاز به اصلاحات در این زمینه نشان دهنده نقش غیر فعالی است که کارگران در سطح تولید ایفا می‌کنند. این خود بنا به یک تعریف از ویژگیهای «سوسیالیستی» جامعه شوروی است که تولید اگر چه اجتماعی است ولی تولید کنندگان بلا واسطه دارای همان خصوصیات از خود بیگانه نسبت به تولید - همانند کارگران در کشورهای سرمایه داری - می‌باشند.

شرکت کارگران در پروسه تولید (تعیین دستمزد، مزایا، نحوه کار...) مسأله‌ای است که در تولید سرمایه داری و همچنین کشورهای سوسیالیستی عنوان شده است. راسل بووا سه مدل را تشریح می‌نماید، که در آنها طبعاً با فرضیات فلسفی ساختارهای نهادی گوناگون روبرو خواهیم بود. نوع اول: مدل پلورالیستی است (Pluralist Model) در این مدل که بیشتر در کشورهای

صنعتی غرب و بخصوص آمریکا رایج است مشارکت تابعی از سیستم سیاسی است بدین معنی که جامعه از افراد و گروه‌های متفاوتی تشکیل شده که دارای علایق و منافع و ارزش‌های متفاوتی بر حسب طبقه، شغل، نژاد، مذهب و سوابق قومی دارند. جامعه نه تنها این تفاوتها را می‌پذیرد بلکه طبعاً در اثر برخورد گروه‌های متفاوت با یکدیگر، شکل سیاسی خاص خود را می‌آفریند. در پروسه تولید شکل کلاسیک شرکت در محیط کار "سیاست‌های گروه‌های ذینفع" (Interest Group Politics) است که فقط شامل اتحادیه «یونیون» و کارفرما می‌گردد. در سطح محیط کار، شرکت همگانی به معنی مذاکرات جمعی اتحادیه‌های کارگری (با کارفرما) است.¹ در این شکل تضاد منافع دو گروه کاملاً از پیش معلوم بوده و در نتیجه مذاکره برای گرفتن بیشترین امتیاز و دادن کمترین امتیاز در مورد مسائل مورد مشاجره انجام می‌گیرد.

مدل دوم: شکلی است که در یوگسلاوی برخلاف مدل اول رابطه بین کارگران و مدیریت رابطه خصمانه نیست و توافق عمومی منافع وجود دارد. تضاد بصورت یک انحراف بیمار گونه (Pathological) ناشی از نارسایی و عدم رشد کامل سیستم در نظر گرفته می‌شود نه بعنوان بخشی از خود سیستم.² به محض آنکه کمبودهای سیستم برطرف شود این تضاد (منافع) نیز از بین خواهد رفت. با تحقق این امر جامعه نیز غیر سیاسی شده یعنی منافع متضاد لزوماً به نزاع بر نخواهند خواست و نتیجتاً شرکت در محیط کار نه بعنوان ابزاری برای دسترسی به هدف دیگر که خود به هدف تبدیل می‌شود. با این فرض همگونی اجتماعی و شرکت کارگران نه به معنای فقط منافع کارگران در مقابل دیگر گروه‌های اجتماعی است بلکه ارتقاء کارگران از طریق "شوراهای کارگری" به یگانه مرجع حقوقی بنگاه تولیدی می‌باشند. در این حالت موقعیت حقوقی کارگران در جامعه معادل صاحبان سرمایه دار کشورهای غربی و نمایندگان دستگاه دولتی در بیشتر کشورهای کمونیستی است.³ مشکل اساسی این مدل در این است که تئوری آن نیز با عمل خوانایی ندارد. محدودیتهایی که از نظر اقتصادی و مسأله «کمبود» برای انجام ایده آل این مدل وجود دارد نقش "خود مدیریت کارگری" را نیز از مضمون فرض شده آن تهی کرده است.

مدل سوم: شوروی است که هر دو مدل بالا را نفی می‌کند. ویکتور اوانیسیف می‌گوید "جامعه سوسیالیستی نسبت به جامعه سرمایه داری از یگانگی (oneness) بیشتری برخوردار است. جامعه (سوسیالیستی) یک یگانگی اقتصادی است که منبعث از سلطه مطلق مالکیت عمومی بر ابزار تولیدی است. جامعه (سوسیالیستی) یک یگانگی اجتماعی است زیرا در آن طبقات متخاصم، استثمار و رقابت وجود ندارد. و بالاخره جامعه سوسیالیستی یک یگانگی سیاسی و ایدئولوژیک است، بدان دلیل که در آن احزابی که اهداف متقابل و متضاد طبقاتی را دنبال کنند وجود ندارند و بالاخره اینکه نیروهای انسانی و منابع آن همه در جهت برآوردن اهداف مشترک اجتماعی بکار گرفته می‌شوند."⁴

بر مبنای چنین پیش فرضی، تئوریسین‌های شوروی عموماً معتقد به وجود گروه‌های متفاوت که دارای منافع متضادی می‌باشند نیستند و در نتیجه نحوه کار و شرکت کارگران در روند تولید تجسم نقش دولت کارگری در کل جامعه است و بر مبنای چنین درکی است که مدل «خود مدیریت» یوگسلاوی بعلت کم کردن نقش دولت در مدیریت واحدهای تولید مردود شناخته می‌شود. شرکت کارگران در اتحاد شوروی به شکل «کلکتیوهای کارگری»³ (Workers Collective) می‌باشند. نهادهایی که این «کلکتیو»ها را در جامعه نمایندگی می‌کند متعدد بوده، از آن جمله می‌توان نهادهای اجتماعی سیاسی کمیته کنترل مردم (Peoples Control Committee)

³ - (کلکتیو) در اینجا به نهادی گفته می‌شود که در بر گیرنده عناصر متعدد دخیل در تولید یک کالا و یا خدمات می‌باشند و فقط از کارگران تشکیل نشده است. وجود عناصر مدیریت نیز در این مفهوم مستتر است.

دادگاه‌های رفیقان (Comrades Court) شوراهای محلی (Local soviets) و کمسومول (Komsomol) و سازمان‌های حزبی را بر شمرده. علاوه بر این نهادها در هر واحد تولیدی که بیش از 300 کارگر در آن عضو باشند، بر طبق قانون کار اتحاد شوروی، وجود یک «کنفرانس تولیدی» (Production Conference) که متشکل از کارگران، تکنیسین‌ها، اعضای حزب و عناصر متعلق به دیگر گروه‌های موجود در آن محیط کار است، ضروری است. بالاخره به نهادهای بالا باید اتحادیه کارگری را هم اضافه نمود.

فصل مشترک این نهادها با آنچه در عمل به نقش عمده آنها تبدیل شده است، نقش مشاورت این مجموعه‌ها است. از آنجا که بر اساس نظریه سردمداران اتحاد شوروی گروه‌های اجتماعی با منافع متعارضی در شوروی وجود ندارد پس این نهادها هم در فعالیت‌های خود نمی‌توانند جانبدار گروه خاصی در جامعه باشند. این بدان معنا است که حتی اتحادیه کارگری اگر چه ظاهراً متعلق به طبقه کارگر و مدافع و نماینده منافع آنان است حق اعتراض و اعتصاب برای تحقق خواسته‌های بیشتر و یا تغییر شرایط کار و قانون کارها ندارند. این نهادها معمولاً فاقد قدرت تصمیم‌گیری در مورد مسئله تولید، خارج از چهارچوبی که برنامه حزب و یا دولت و یا کلاً مدیریت، تعیین نموده است می‌باشند. در نتیجه در عمل شدت علاقه کارگران برای شرکت خلاق در مسائل مربوط به تولید در طی سالیان بعد از انقلاب کم و کمتر شده است.⁴ بر طبق بررسی دولت شوروی مجموعه شرکت‌کنندگان فعال در امور مربوط به کار از 12 تا 21 درصد کل نیروی کار بوده است.⁷ این درصد البته نسبت به کشورهای صنعتی اروپای غربی و یوگسلاوی زیادتر می‌باشد ولی طبعاً در کشوری که مدعی سوسیالیزم است بسیار کم است. عدم علاقه به شرکت کارگران را باید در بیهوده دیدن شرکت مجموعه کارگران، عدم پذیرش و اجرای پیشنهادات و نظرات کارگران و بی‌میلی مدیریت نسبت به پذیرش نظرات کارگران دانست و بالاخره اینکه بسیاری از کارگران بنا به علل مختلف سیاسی و اجتماعی حاضر به شرکت در هیچ نهادی که صرفاً در آن نقش مشورتی داشته باشند نیستند. اخیراً گورباچف مقاومت مدیریت در پذیرش انتقاد و نظر کارگران را مورد نقد قرار داده است. اما واقعیت این است که تیوری (یگانگی طبقاتی) شوروی شعاری توخالی بیش نیست و مدیریت از شرکت کارگران در تولید استفاده نمی‌کند.

با روی کار آمدن رفرمیست‌ها برای تغییر شرایط موجود سیستم شل کن - سفت کن تئوریک بکار گرفته شده است یعنی برای انجام رفرم می‌بایستی در وهله اول بنیاد تئوریک یگانگی طبقاتی (Class Harmony) در جامعه شوروی عوض شود. لذا مسأله وجود منافع متناظر و ناهمگون در جامعه سوسیالیستی بار دیگر در نوشته‌های جامعه‌شناسان و نویسندگان روسی جای باز نموده. بعنوان مثال فنودور برلاتسکی مشاور گورباچف می‌گوید "تصور اینکه جامعه سوسیالیستی جامعه‌ای عاری از تضاد و بدون رقابت و مبارزه است نه تنها نادرست بلکه خطرناک می‌باشد."⁸ «تفکر نوین» در نتیجه بوجود داشتن منافع متضاد در جامعه شوروی اشاره می‌کند و بنابراین شرکت کارگران در تولید برای حراست از منافع خویش بایستی تئوریزه گردد. بدنبال طرح تئوریک مسأله در مطبوعات شوروی برنامه «دموکراتیزه کردن» (Democratization) گورباچف در 20 ژوئن 1987 به تصویب می‌رسد. تغییراتی که در «قانون کار بنگاه‌های دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» انجام گرفت هدفش را بهبود شرایط شرکت کارگران در امور تولید قرار داده است. قانون جدید در درجه اول با تقویت زمینه‌های شرکت کارگران که در قانون قبلی وجود داشت، به تشویق کارگران و اعضای مدیریت برای شرکت هر چه بیشتر در نهادهای

4 - * در یک تحقیق از کارگران کارخانه اتومبیل سازی 88 درصد آنان به اصل شرکت در امور یک واحد اقتصادی اعتماد داشتند. در یک تحقیق دیگر چهل درصد به شرکت تمام اعضای یک کلکتیو کارگری در مسائل کارخانه اعتماد داشتند و 44 درصد به شرکت بعضی و نه همه معتقد بودند. فقط 11 درصد معتقد بودند که شرکت کارگران در امور کارخانه بیهوده است.⁶

موجود می‌پردازد. در عین حال تأکید تازه‌ای بر روی وظیفه مدیران بنگاهها برای درگیر نمودن کارگران در امور کارخانجات شده و در صورت خلاف مجازاتهای تازه‌ای در نظر گرفته شده است.

مهمترین تغییر در قانون این خواهد شد (در صورت تصویب) که برای اولین بار در تاریخ شوروی اعضای مدیریت یک بنگاه تولیدی توسط کارگران انتخاب می‌شوند. بر طبق ماده 2 قانون بالا اعضای اداری بنگاه از مدیر تا مسئول بریگاد تولید (Brigade Leader) باید انتخاب شوند و این امر در سرتاسر شوروی تحقق خواهد پذیرفت. بدنبال این ماده، قانون جدید یک نهاد تازه مشارکتی ایجاد می‌کند و آن «دشواری کلکتیو کار» (Labor Collective Council) می‌باشند. بر طبق ماده 7 این قانون وظیفه «شورای کلکتیو کار» پیاده نمودن اراده «کلکتیو کار» در فاصله زمانی بین مجمع عمومی «کلکتیو کار» می‌باشد.⁹ این نهاد بر مبنای اساسنامه‌اش بر روی تمام اعضای یک بنگاه تجارتي باز است و بنابراین بعنوان یک نهادی که صرفاً منافع کارگران را در نظر گیرد محسوب نمی‌شود.

اهداف «دموکراتیزه کردن» در درجه اول برای بهبود شرایط کار و برخورد کارگران نسبت به اداره یک بنگاه تولیدی و در نتیجه بهبود کلی اوضاع اقتصادی و بالا بردن کارایی تولیدی و ایجاد نظم در پروسه تولید می‌باشد. برنامه‌ای که در آن دستمزد بهتر برای کار بهتر یکی از ستونهای استوار آن است. در این برنامه کارگرانی که با نظم کمتری به کار می‌پردازند از حقوق کمتر و فوق‌العاده کمتری استفاده خواهند برد.^{5*}

همچنین برای مبارزه علیه الکلیسم تبلیغات شدیدی صورت پذیرفته است. از یک طرف شرکت بیشتر کارگران در تصمیم‌گیری احساس تعلق بیشتر به واحد را در کارگران بیشتر بوجود خواهد آورد و از طرف دیگر به جنبه‌های منفی رفتار کارگران در امر تولید برخورد جدی‌تری می‌گردد و مسئولین اقتصاد شوروی تا آنجا پیش رفته‌اند که اعلام نموده‌اند واحدهای تولیدی که سودآور نباشند تعطیل خواهند شد و از این طریق عنصر بیکاری که در مجموع اقتصاد شوروی بسیار بیگانه است روبرو شد و گسترش خواهد بود.

فصل مشترک این قانون تازه با تمام قوانینی که در رژیمهای گذشته حزب کمونیست شوروی وجود داشته، همان حفظ اتوریته حزب به معنای کامل آن است. در قانون جدید انتخاب مدیران توسط کارگران پیش‌بینی شده است ولی در عین حال تصویب نهایی این انتخاب بعهده یک سازمان بالاتر حزبی است یعنی در تحلیل نهایی حزب کلام آخر را در انتخاب مدیران، برای خود حفظ نموده است. نکته دیگر اینکه اکثر اعضاء فعال نهادهای کارگری از اعضای حزب و سازمان جوانان حزب تشکیل شده‌اند و این خود به طریق اولی سیادت حزب را در آن نهادها تأمین می‌کند. ماده 2 قانون جدید بنگاههای دولتی می‌گوید که سازمانهای حزبی «هسته سیاسی» این کلکتیوها را تشکیل می‌دهند و «ارگانهای کلکتیوهای خود مدیریت را رهبری می‌کنند». جدول زیر نحوه شرکت اعضای حزب را این ارگانها نشان می‌دهد.¹⁰

سازمان	اعضای حزب		اعضای کمسومول		اعضای وابستگی بدون	
	تعداد	ضریب	تعداد	ضریب	تعداد	ضریب
کمیته‌های اتحادیه کارخانه	25,5	1,73	12,2	24	62,5	94
کمیته‌های سازمان جوانان کمسومول	23,3	1,60	76,7	4,02	0	000

⁵ - * اخبار مسکو در اواسط سپتامبر گزارش داد که رانندگان اتوبوس شهر چخوف در جنوب مسکو پس از ارائه سیستم جدید دستمزد پول بیشتر برای کار بهتر دست به اعتصاب زده‌اند. آنها اظهار داشتند هیچ سیستم فوق‌العاده و جریمه تا زمانی که آنها باید اتوبوس قدیمی و معیوب را بکار اندازند، نمی‌تواند عادلانه باشد. واشنگتن پس اول نوامبر 1978.

76	5,5	37	7,1	2,9	42,4	کنفرانسهای تولیدی
69	46	57	15,9	2,95	43,1	کمیته کنترل خلق
79	52,6	62	5,1	2,69	39,35	دادگاههای رفیقان

ضریب 1 به معنای آن است که نمایندگی گروه مورد سؤال در یک نهاد مشارکتی متناسب است با تعداد آن گروه در آن واحد سازمانی. ضریب بالاتر از یک به معنای نمایندگی نامتناسب بیشتر آن گروه در نهادهای مشارکتی است (مثلاً ضریب 2,9 اعضای حزب در کنفرانسهای تولید به معنای آن است که اعضای حزب نسبت به تعدادشان در آن واحد مشارکتی بیشتر نمایندگی می‌شوند تا مثلاً کارگران با 76 درصد).

بطور خلاصه در این استراتژی - شرکت هر چه بیشتر اعضای در نهادهای مشارکتی - رهبری حزب در سطح محلی همچنان حفظ شده و اگر چه ظاهراً کنترل مرکزی کمتر به نظر می‌رسد ولی در حقیقت با شرکت بیشتر اعضای حزب در این نهاد - رهبری حزب همچنان بلامنازع خواهند ماند.

امروزه نسل فعال در شوروی نسلی است که به قول گورباچف در دوران سوسیالیسم تولد و رشد یافته است. برنامه دموکراتیزه کردن در واقع با پذیرش امر شرکت بیشتر توده‌ها در مسائل خود یکی از قدیمی‌ترین اصول لنینیستی را احیاء می‌کند. گورباچف در پروادی 26 فوریه 88 می‌گوید "کسانی که به صحت گسترش دموکراسی شک دارند بدون تردید فاقد آن چیزی هستند که دارای اهمیت فوق‌العاده سیاسی است و آن اعتماد به مردم است".

البته آنچه که جامعه شوروی در چند سال آینده باید نشان دهد آن است که شرکت هر چه بیشتر مردم در امور خود چگونه با محدودیتهای ساختاری و سازمانی جامعه همساز خواهد بود. اگر ملاک بولشویسم و سابقه هفتاد ساله سوسیالیسم باشد، دورنما چندان امیدبخش نخواهد بود.

منابع فصل سوم

- 1- راسل بووا همانجا ص 74
- 2- همانجا ص 77
- 3- همانجا
- 4- به نقل از بووا، Victor Afanasyev: The Scientific Management of Society and Socialist Democracy, World Marxist Review, Nov 1974
- 5- Russle Bova Page 76.
- 6- Quoted from Veladimir Mukhachef and Veryamin S, Borovik (The Working Class and The Management of Production): by Russle Bova Page 78.
- 7- Alexander Orlof (The soviet Workers and Management of Production) Moscow 1978 quoted in Russle Bova.
- 8- Breakthrough/ Emerging New Thinking Walker & Company Page 251.
- 9- Russle Bova Ibid pp82.
- 10- " From V.Mukachef & V.S Borovik (The Working Class & Management of Production).

نتیجه:

پذیرش شکست سیستم شوروی بعنوان مدلی از سوسیالیسم که به رهایی و پیدایش انسان نوین منجر گردد دیگر تنها مبارزه بین دو ایدئولوژی پرولتری و یا بورژوازی نیست. امروز در خود جامعه شوروی خواست به تغییر در سیستم به چشم می‌خورد. البته هستند نیروهائی که مخالف هر گونه فرزند شناخت علل شکست این مدل و سمتگیری مسیر جدید حتی در صورت شکست گورباچف لازم است. به قول فنودور برلاتسکی "راه دیگری غیر از فرم برای ما (شوروی) باقی نمانده است". (New Thinking)

اگر پیشرفت اقتصادی و کار شیوه تولیدی و مناسبات مدل شوروی تا دو دهه پیش امکان‌پذیر بود بحران اینگونه مناسبات از اوائل دهه هفتاد آشکار شد. در دهه 20 در مبارزه بین دو شیوه تولیدی "برنامه ریزی مرکزی" و "اقتصاد بازار" شیوه برنامه ریزی مرکزی پیروز از نبرد درآمد و در نتیجه سازماندهی اجتماعی بر مبنای رهبری متمرکز در عرصه تولید (و لاجرم در تمام عرصه‌های اجتماعی) شکل گرفت. تضاد اصلی چنین شکلی از سازماندهی همواره تضاد بین واحدهای تولیدی (و یا واحدهای نهادی اجتماعی در جامعه مانند شوراها و یا فرد) با مرکز و برنامه ریزی مرکزی بوده است. در این شکل واحدهای تولیدی برای ازدیاد کنترل خود بر تولید (تهیه مواد خام و نیروی کار) مجبور هستند که از کنار قوانین و مقررات وضع شده بگذرند و برای برآوردن انتظارات "مرکز" وارد مناسباتی با دیگر واحدهای تولیدی و یا توزیع کنندگان مواد خام گردند و در نتیجه به "استقلال" خود هر چه بیافزایند. چنین گرایشی همواره در سیستم شوروی وجود داشته است. این گونه روابط غیر متشکل واحدهای تولیدی با یکدیگر حتی با اطلاع مقامات بالا و سازمان برنامه ریزی مرکزی (GOSPLAN) می‌توانست اهداف برنامه ریزی را تا حدی تأمین نماید. فقدان مشارکت تولید کنندگان مستقیم در اتخاذ تصمیمات امور تولیدی در چنین سیستمی و نبود مکانیزم‌هایی که به واحدهای تولیدی آن چنان استقلالی را دهد که آنان قادر به رفع مشکلات خویش باشند پروسه اتمیزه شدن جامعه شوروی را بیشتر و بیشتر نمود. محدود نمودن آزادیهای فردی و سیاسی و تقابل منافع نخبگان حزب با روشنفکران جامعه و مردم مکمل چنین روندی شد. استفاده از فشارهای سیاسی و وضع قوانین غیر دموکراتیک از طرف هیئت حاکمه شوروی (حزب) نیز به قطبی شدن هر چه بیشتر جامعه کمک نمود. در نتیجه در طی سالها تضاد بین مرکز و گروه‌های ملی، مرکز و نواحی مختلف و مرکز با واحدهای مختلف اقتصادی به درجه‌ای رسید که حل آن با شکل کنونی سازماندهی اجتماعی امکان‌پذیر نیست.

راحتل جبران کمبود نیروی کار، محلی بودن نیروی کار و پائین بودن مجموعه بارآوری کار در شوروی، لاجرم می‌بایستی در شکلهای دیگری از مناسبات اجتماعی پیدا شود. در نتیجه نیروی بازار در جامعه معرفی می‌شود. اگر چه شکلی از بازار در جامعه شوروی بصورت اقتصاد دوم (زیرزمینی) وجود داشته است معهدا اقتصاد بازار به شکل کامل آن وجود ندارد. فرمهای کنونی البته در جهت متشکل کردن هر چه بیشتر واحدهای تولیدی و شکلی از تولید است که نیروهای بازار را تقویت خواهد نمود.

تیکتین (Tictin (Critique no17 بحران کنونی جامعه شوروی را از 3 جنبه بررسی می‌کند: اول رشد گروه‌های اجتماعی و سیاسی، دوم رشد گروه‌های اقتصادی مستقل و سوم افزایش وابستگی گروه‌های اجتماعی به یکدیگر. و این آخری در واقع اشاره‌ایست به عدم همکاری کارگران و روشنفکران با دستگاه دولت و حزب و امتیازاتی که مشخصاً در برنامه‌های اصلاحی گورباچف برای این دو گروه اجتماعی در نظر گرفته شده است.

در شوروی امروز تعارض بین "مرکز" و واحدهای اساسی تولیدی و نهادهای اجتماعی به شکل انتاگونیزم خویش نمایان شده است. اگر در دهه 20 و 30 و 40 امکان داشت چنین

تضاد شکل وابستگی بین دو قطب را پیدا کند، امروز این قطبها از یکدیگر دور شده و به شکل قطبهای متخاصم در مقابل یکدیگر صف آرایی نموده‌اند. منطق درونی سیستم شوروی اگر در آن سالها باعث حفظ و یگانگی نیروهای تولید و بخصوص کارگران بود، امروزه نمی‌تواند به شکل مشابه عمل نماید. نیروی کار در شوروی نیروی است عظیم (تقریباً 1,5 میلیون) این نیرو اکثراً یک نیروی کار صنعتی است. اگر در غرب پروسه "خودکار شدن" (Automation) نیروی کار بخش صنعتی را هرچه کمتر نمود و در عوض نیروی کار بخش خدمات را تقویت کرد، در شوروی چنین روندی شکل نگرفت. برنامه‌های گورباچف برای پیشبرد تکنولوژی جدید به کارگر ماهر نیاز دارد. چنین نیروی می‌باید در محیط جدید، (در کارخانه‌های نو) به تولید روی آورد. از طرف دیگر کارخانجات نوین نمی‌تواند با همان نیروی کاری که دارای قدرت فنی و حرفه‌ای کنونی شوروی است ساخته شود و نتیجتاً رسیدن به این هدف دچار اشکال می‌گردد و این تنها به کمک امکانات غرب مرتفع می‌گردد. در این پروسه با رشد بازار در جامعه شوروی در مرحله‌ای باید از تأثیرات منفی اقتصاد بازار بر روی کارگران و لاجرم برخورد رژیم با کارگران شوروی صحبت نمود.

یک جواب به بحران کنونی جامعه شوروی حل تعارض بنیادین آن که عبارت است از تضاد بین شکلی از سازماندهی متمرکز و اقتصاد با برنامه ریزی مرکزی با استقلال واحدهای اساسی تولیدی است، می‌باشد. ترجمان این تضاد در روبنای سیاسی جامعه قدرت بلامنازع حزب کمونیست شوروی و وجود یک دولت تمام خواه در جامعه است. اگر حزب به مثابه سازمانی که می‌خواهد آن سازماندهی اجتماعی را - که بر مبنای رابطه یک طرفه مرکز با واحدهای پیرامون شکل گرفته - تغییر دهد لاجرم باید قدرت مطلقه حزب را کاهش دهد. در عین حال اگر قرار است که خواست مصرف کنندگان و نه اراده برنامه ریزان عامل تعیین کننده برای بود و نبود یک کالا در بازار گردد در نتیجه باید پذیرفت که نقش برنامه ریزان در بوروکراسی عظیم دولتی کمتر و کمتر خواهد شد. وجود یک دولت بر مبنای قانون در شوروی از نفوذ رهبران و کادرهای حزبی در مقابل مخالفین خواهد کاست.

منطق حزب واحد و معادل دانستن آن با سوسیالیسم که یکی از ویژگیهای حزب کمونیست شوروی است نمی‌تواند جوابگوی تضاد بنیادین جامعه فعلی و یا سوسیالیسم نوع شوروی آن باشد. در غیاب حکومت اکثریت تولید کنندگان بلا واسطه در جامعه حکومت اقلیت حزبی تا آنجا مشروعیت داشت که خود بحران‌زا نبود. رفرمهای گورباچف گامی است در راه دسترسی به شکلهای جدیدی از سازماندهی اجتماعی و کنارگیری از شیوه‌های حکومتی و دگمهای ایدئولوژیک گذشته ولی نه با مضمونی روشن و مشخص. نیروهای اجتماعی سیاسی موجود در جامعه امروز شوروی نیازمند حقوق اولیه سیاسی‌اند. شکل سیاسی کنونی جامعه شوروی نمی‌تواند قرابتی با آن ادراک از سوسیالیسم - بعنوان جامعه‌ای آزاد و پیشرو - داشته باشد. تغییرات بنیادین در شکل سازماندهی سیاسی و اجتماعی شوروی تنها راه خروج از بن‌بست کنونی است.

آوریل 1988